

## آب باران، عوعو سگها و وظیفه ما

روز ۲۶ تیر ماه سال خمینی جام زهر را سرکشید و صلحی را که می توانست سال ۶۰ بپذیرد در درماندگی کامل با قبول قطعنامه سازمان ملل ۷ سال دیرتر با کارنامه‌ای دردناک و رقت آور پذیرفت. در چنین شرایطی ادامه دادن به نگهداری هزاران زندانی که اکثراً مدت زندان آنها تمام شده بود و بلا تکلیف در زندان باقی مانده بودند مشکل بود.

در زمان صلح چگونه می شد به بهانه شرایط جنگی هزاران نفر را در زندانها نگه داشت؟ وقتی ۳ مرداد ۶۷ فرقه رجوی به ایران حمله کرد و شکست کامل خورد، دیگر همه چیز برای خمینی آماده شده بود تا از "هولوکاست" نمونه برداری کند و دستور مرگ چند هزار زندانی را در عرض چند هفته صادر نماید. هیئت‌های سه نفره و ۴ نفره‌ای که در سراسر کشور تشکیل شد در "دادگاههای" چند دقیقه‌ای بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران را در مرداد ۶۷ آغاز کردند.

به شهادت بازماندگان، این کشتار تا مهرماه ادامه داشت و بعد از خالی شدن زندانها از زندانیان سیاسی، اسرای جنگی جای آنها را پر کردند. بعدها وقتی از لاجوردی، که خاتمی او را "سردار اسلام" لقب داد و اکنون نیز شهردار تهران قصد دارد یکی از میادین را بنامش کند، در باره چرایی این کار سؤال شد، در پاسخ جواب داد بود که "خانه تکانی می کردیم". خمینی چنین حکم داده بود: "کسانی که در زندانها سراسر کشور بر سر موضع نفاق پافشاری کرده و می کنند، محارب و محکوم به اعدام می باشند"، تشخیص هم به عهده هیئتی گذاشته بود که در تهران شامل نیری (قاضی شرع)، اشراقی (دادستان تهران) و نماینده وزارت اطلاعات می شد. کشتار زندانیان سیاسی محدود به زندانها وین و گوهر دشت نبود بلکه در سراسر ایران این فاجعه صورت گرفت. قربانیان از هر دسته و گروهی بودند اما بیشتر آنها را اعضای سازمان مجاهدین خلق تشکیل می دادند. در تهران جنازه‌های زندانیان اعدامی را با کامیونها به بیرون از شهر بردند و در "لعنت آباد" کنار قبرستان ارامنه که بهائی‌ها را نیز در آنجا خاک می کردند و بعدها عنوان "گلستان خاوران" را گرفت در گورهای مخفیانه و دسته جمعی خاک کردند.

دستور خمینی واضح بود: "رحم بر محاربین ساده اندیشی است. قاطعیت در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند را جلب نمائید." با اینکه رژیم همه کار کرد که کسی از کشتار آگاه نگردد اما بالاخره برخی از خانواده‌ها از طریق زندانیان دیگر تا حدود کمی از این فاجعه ملی مطلع شدند و شایعه‌های زیادی در این مورد می شنیدند، مسئله آنها این بود که در شکست و ناباوری بسر می بردند. بسیاری از فرزندان و همسران آنها قبلاً محاکمه شده بودند و علتی وجود نداشت که آنها در زندان بدون اینکه عملی انجام داده باشند محکوم به مرگ شده باشند، بویژه اینکه محل دفن مشخصی وجود نداشت.

در همان سال بارندگی شدید در تهران صورت گرفت و از آنجا که گورهای دسته جمعی را عمیق نکنده بودند، باران زیادی باعث شستن خاک شد و در چند جا قسمتهایی از جنازه‌ها بروی خاک آشکار گشتند. با جمع شدن "سگ‌ها و عوعو کرد نشان" مردم منطقه پی به وجود گورهای غیر رسمی بردند و اینچنین خبر از زندان، با "باران و عوعو سگها"، گوشه‌ای پرده از روی شقاوت بزرگ رژیم هویدا و برملا شد. اما هنوز نه از تعداد و نه از نام قربانیان کسی با خبر نبود. تنها فردی که در درون رژیم به این اعدام‌ها اعتراض کرد آقای منتظری بود. او در نامه نگاری به خمینی چنین نوشت: "ساواک شماروی ساواک شاه را سفید کرد." نامه‌های آقای منتظری علنی نبودند اما عده‌ای فداکار در فروردین سال ۶۸ این نامه‌ها را به آقای بنی صدر می رسانند و دفتر او نامه‌ها را سریعاً در اختیار افکار عمومی می گذارد. رژیم در اسفند ماه ۶۷ با آزاد کردن اکثریت زندانیان باقی مانده و بردن عده‌ای از اعضای شناخته شده آنها در مقابل دفتر سازمان ملل اعلام کرده بود که همه زندانیان را آزاد کرده است. اما با انتشار نامه‌های آقای منتظری که در آن خبر از کشتار ۲ تا ۳ هزار زندانی سیاسی داده بود مستندترین مدرک در باره وقوع جنایت ضد بشری انتشار یافته بود. در فروردین همان سال آقای منتظری از مقامش توسط خمینی خلع شد. هر چند که خمینی قبل از انتشار نامه در خارج از کشور به عزل او مصمم شده بود. لازم به یادآوری است که آقای منتظری موفق شده بود در سالهای ۶۵-۶۶ چند هزار نفر را از زندان آزاد کند و گرنه بر میزان قربانیان کشتار ۶۷ افزوده می شد.

اکنون ۱۵ سال از این فاجعه ملی می گذرد و برای اولین بار خانواده بازماندگان طی نامه‌ای علنی به خاتمی ۳ در خواست زیراکرده‌اند:

۱- اسامی، زمان فوت و محل فوت عزیزان را اعلام کنید،

۲- از دفن اموات دیگر بر خاک جان باختگان ما جلوگیری کنید،

۳- مانع نشانه‌گذاری و گلکاری در مزار و محل خاکسپاری عزیزان نشوند.

خواندن این درخواست‌ها خودگویای میزان سکوت و کتمان و سرکوب است. ۱۵ سال سال بعد، خواسته خانواده‌ها بعلت شقاوت و خشونت رژیم فعلی محدود می‌شود به اینکه محل دفن عزیزانشان مشخص شود.

وظیفه ما چیست؟ با این فاجعه و عمق حزن خانواده‌ها و بازماندگان چگونه باید برخورد کرد؟

قبل از هر چیز هدف باید باشد که چنین حوادث تلخی در میهن ما دوباره صورت نپذیرد. برای رسیدن به این هدف، این فاجعه بزرگ و فجایع دیگری که در تاریخ معاصر ما بوقوع پیوسته‌اند را تنها باید از دیدگاه حقوق وظایف انسانی نگریست. خارج از حب و بغض گروهی به مسئله پرداختن و در نظر گرفتن اینکه قربانیان این فاجعه قبل از اینکه هوادار، طرفدار و یا عضو سازمان بوده باشند، انسانهایی بودند که به شکل فجیعی از بین رفته‌اند، باعث می‌شود که حقیقت فدای رقابت‌ها و منافع سیاسی نگردد و روایتی مشترک از این مسئله به جامعه ارائه شود. اجرای عدالت در باره خانواده‌های قربانیان قبل از هر چیز نیاز به یافتن حقیقت و تمامی حقیقت دارد و هنوز بسیاری از مسائل حول این فاجعه (و دیگر فجایع) در پرده ابهام و کتمان بسر می‌برد. اینستکه همه انسانهایی که درد انسانیت دارند باید دست به دست هم دهند و اطلاعات لازم را در اختیار افکار عمومی قرار دهند تا مسببان و آمران و عاملان و راه‌کارهایی که به این جنایت انجامید برای جامعه واضح شوند. حتی باید از کسانی که در راه جبران و توبه از گذشته به گفتن حقیقت می‌پردازند استقبال کرد.

افسوس که بسیاری از کسانی که می‌توانستند بعد از رأی دادگاه برلین پیگیر آن باشند و موضوع را در جامعه مطرح کنند خود به علت اینکه مصلحت را دفاع از اصلاح طلبان می‌دیدند و برایشان مصلحت از حقیقت بالاتر بود نه تنها به سانسور دست زدند بلکه علیه پیگیران دادگاه میکونوس نیز نوشتند و سخن راندند. عده بسیاری از فاجعه‌کشتر زندانیان حتی یادی نیز نکردند و عده‌ای نیز بهانه غیر قابل قبول "تقصیر رجوی بود" را آوردند و اگر امسال میزان مقاله‌ها و یادداشتها در باره جنایت ضد بشری تابستان ۶۷ کمی از سالهای قبل بیشتر بود تا حدی بعلت آن است که چرخ ماشین اصلاح طلبان رژیم در گل دیده می‌شود و این نیز خودجای افسوس دارد زیرا هدف آزادیخواه در اینکار پیگیری برای یافتن حقیقت را برای عدالت باید باشد و نه اینکه از این مسئله برای زدن این و آن استفاده کنند.

آیا روزی خواهد رسید که ما ایرانیان در دفاع از حقوق انسانی هیچ خط قرمزی را نپذیریم. آیا اگر مسئله این فاجعه ملی را پی گرفته بودیم و جریان میکونوس را به فراموش خانه و انهداده بودیم باز هم شاهد شقاوتهای دیگر رژیم علیه روشنفکران و دانشجویان و خبرنگاران می‌شدیم؟ آگاه باشیم که رژیم از هیچ چیز بیشتر از گفتن حقیقت نمی‌ترسد و حافظه تاریخی هیچ ملتی نیز نمی‌تواند خاطره چنین جنایتهایی را از یاد ببرد، بکشیم و استوار پیگیر این موضوع باشیم.